

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگی معنوی به سبک مثنوی

(چگونه زندگی کنیم؟)

دکتر عبدالعظیم کریمی

عنوان و نام پدیدآور	زندگی معنوی به سبک مثنوی (چگونه زندگی نکنیم!)/عبدالعظیم کریمی.
مشخصات نشر	تهران: مدرسه، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۴۳۲ ص.
عنوان قراردادی	مثنوی، برگزیده، شرح
موضوع	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. مثنوی -- نقد و تفسیر
موضوع	Mowlavi, Jalaloddin Muhammad ibn Muhammad ۱۲۰۷-۱۲۷۳
	Masnavi-- Criticism and interpretation.
موضوع	مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. مثنوی -- زندگی معنوی
موضوع	Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn Mohammad ۱۲۰۷ - ۱۲۷۳
	Masnavi -- Spiritual life
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۷ق. -- تاریخ و نقد
موضوع	۱۳th century -- History and criticism -- Persian poetry
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۷ق. -- جنبه‌های قرآنی
موضوع	۱۳th century -- Qur'anic teaching -- Persian poetry
موضوع	زندگی معنوی -- اسلام -- شعر
موضوع	Spiritual life -- Islam -- Poetry
رده بندی یوبی	۸۱۰/۳۱
رده بندی کنگره	۱۳۹۷: ۹/۵۴۰۱/۵۳۰ PIR
سرشناسه	کریم، عبدالعظیم، ۱۳۳۵ -
شناسه افزوده	نوری، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق. مثنوی. برگزیده. شرح
شناسه افزوده	سازمان: پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی. انتشارات مدرسه
وضعیت فهرست نویسی	ف
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۰۸-۱۵۵۳-۳
شماره کتابشناسی ملی	۵۲ ۹۸۱

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
انتشارات مدرسه و پژوهش



زندگی معنوی به سبک مثنوی (چگونه زندگی نکنیم)

گردآوری و تدوین: دکتر عبدالعظیم کریمی

طراح جلد: مهرداد موسوی

طراح گرافیک: فرشید پیمان‌پو

چاپ اول: ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپ خجسته

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۸-۱۵۵۳-۳

ISBN 978-964-08-1553-3

نشانی: تهران، خیابان سپهبد قرنی، ترسیده به پل کریمخان زند،

کوچه شهید محمود حقیقت‌طلب، شماره ۸

تلفن: ۸۸۸۰۰۲۲۴-۹ (دورنویس) (فاکس): ۸۸۹۰۳۸۰۹



MadresehPub



MadresehPub



www.MadresehPub.ir

فهرست مطالب

۵	گزین‌های آغازین
۱۱	مقدمه
۳۱	بخش اول: نوبینی سبک زندگی
۶۶	بازجست حیات طیبه در مثنوی
۶۶	(چگونه زندگی نکنیم!)
	چیستی سبک زندگی (زندگی چه چیز نیست؟)
۱۲۵	زندگی معنوی به سبک مثنوی
	(چگونه زندگی کنیم)
۱۵۵	یگانه بینی زندگی به سبک مثنوی
	(زندگی را چگونه نبینیم)

۲۰۹

بخش دوم: نوزایی سبک زندگی

۲۱۰

زندگی در آینه مثنوی

(چگونه زندگی را بورزیم)

۳۸۷

واپسین گفتار

۳۸۸

آسیب‌شناسی روان‌شناسی مثبت‌گرا و عامیانه

۴۱۹

منابع

www.ketab.ir

آب حیات جُستنی، جامه در آب شُستنی

بر درِ دل نشستنی تا بگشایدت دری

مولوی، غزل ۲۴۶۴

آنچه پیش روی شما گشوده شده، گشایشی است در «سبک زندگی ناآشوده» که به رغم گشایش‌گری‌های معمول، همچنان در دستگاه اندیشگی مرسوم و گنجان‌های موجود، مغفول واقع شده است. این غفلت از «زندگی نازیسته»، ناشی از رقی شدن در «زندگی نازنده»، بدون کشف راز و رمز «حیات طیبه» است.

رمزگشایی از این «راز» به مهر نهاده، نیازمند وقوع «دل‌ضربه‌های بیدارگرانه به قصد نویینی و نوزایی «زندگی زاینده» است و تا زمانی که در ارکان پنهان ساختارهای شایسته و نگرشی ما نسبت به زندگی جاری تغییر بنیادی رخ ندهد امکان ندهی زی به زندگی نخواهد بود.

یکی از گام‌های «هنگامه‌ساز» در نائل شدن به مقام زندگی‌ساز «حیات طیبه» این است که صاحب زندگی از آنچه از جنس «زندگی حقیقی» نیست از بنیاد پاک و منزّه شود، و این پاکی و طهارت، ما را از «حیات آلوده» و میرنده آزاد، و به «حیات پالوده»^۱ و بالنده نزدیک می‌کند.

حیات طیبه، شکلی از زندگی «بی‌شکل» است که فراتر از پیش‌فرض‌های

۱. چنان‌شاه پالوده گشت از بدی که نابید از او فرّه ایزدی (فردوسی: ۳۶/۱)

شکل یافته در ذهن شرطی شده و آموزه‌های دیکته شده، ما را به فراسوی زندگی عادی شده فرا می‌خواند تا رها از «دام‌های موجود»، و آزاد از زمینه و زمانه موهوم، به سنگِ بستر «حیاتِ مکنون» دست یابیم.

حیاتِ طیبیه، سلوکی عارفانه در زندگی عابه‌آنه است که سالک الهی را از «دامِ زندگی فرو کاهنده» به «بامِ زندگی بالنده» ارتقا می‌بخشد تا به «بای آنکه در «زندگی نازنده» غرق شود از «زندگی بالنده» حیاتی دیگر یابد و به حالِ آنکه در دره‌های زندگی فرو کاسته غوطه‌ور شود به بلندی‌های فراکننده حیاتِ طیبیه نائل آید.

معنای زندگی در حیاتِ طیبیه، بر خلاف معناجویی‌های بیرونی و معناسازی‌های عاریه‌ای، ریشه در ذاتِ زندگی فطری دارد؛ زیرا معنای زندگی نه در چیزی پنهان است که بی‌جست‌وجو کنیم، نه امری ساختنی است که آن را خلق و وضع کنیم و نه دادنی است که آن را از جایی کسب کنیم بلکه معنای زندگی زمانی حاصل می‌شود که انسان خود را از همه این معناجویی‌های بیرونی خالی کند و بی‌نیاز از نقش و لفظ گردد:

معنی آن باشد که بستاند ترا بی‌نیاز از نقش گردان ترا

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱

معنی زندگی، ستاندن خود از «خود» است. تا آدمی از سپهر زیستِ «خود محور» خارج، و به سپهر زیستِ «خدا محور» وارد شود، آنگاه در خواهد یافت که معنی زندگی در فراآمدن از نقش بازی‌های رنگارنگ و جاگندن از صورت‌ها به قصد جا خوش کردن در «گنج پنهان» و «فطرتِ ناب» خویش است.

معنی تو صورت است و عاریت	برمناسب شادی و بر قافیت
معنی آن نبود که کور و کر کند	مرد را بر نقش عاشق تر کند
کور را قسمت خیال غم فزاست	بهره چشم این خیالات فناست
حرف قرآن را ضریران معدند	خر نبینند و به پالان برزنند

دفتر دوم ابیات ۷۲۵-۷۱۹

معنی، فراتر رفتن و گذر کردن از خود است. با عبور از دید محدود خود می توان به افقی گشوده و مسیری ناپیموده راه یافت، باید از لفظ و کالبد و صورت بی جان خارج شد تا معنا و مغز جان ظاهر شود.

مولود کسی را که تنها به لفظ و ظاهر قرآن توجه می کنند و از معانی عمیق و بلند آن بی بهره اند، به فرد کوری تشبیه می کند که چهار پایش از او گریخته و او پالان را به جای چهارپا (خر) گرفته و بدان مشغول است.

زندگی صوری که فاقد هرگونه معنای وجودی است همچون صورت و عاریت است که فقط ظاهر و نقش و نقاب دارد و آدمی را از حس و جان زندگی تهی می کند:

جان بی معنی در این تن بی خلاف هست همچون بیغ حبیب در غلاف

دفتر اول بیت ۷۱۲

باید از «صورت معنا» به «سیرت معنا» رهسپار شد. مراد از صورت معنا و معنای صوری همان تلاش های بیهوده ای است که آدمی برای تسکین دردها و رنج های خود از خود می تراشد و به آن می بالد تا بواسطه آن به زندگی خویش جهت و هدف و معنای این جهانی بخشد.

فهم حیات طیبه، محدود به دانستن «چگونه زیستن» نیست، بلکه فراتر از آن، فهم چگونه «نزیستن» و افزون بر آن، زیستن «چگونه بودن» و «چگونه نبودن» نیز هست؛ زیرا سعادت واقعی، برخلاف باورهای عمومی، «شادمان بودن» در زندگی نیست بلکه والاتر از آن، «بودن» شادمان در زندگی ناشاد را نیز شامل می‌شود؛ شرط «ورود شورآفرین» به این «شادمانی» تصادمندانه «خروج غرورآفرین از شادمانی‌های ناخردمندانه است» با در ذات غم، شور و نشاط پدیدار گردد.

شاد از غم شادمانه غم دام لقا است اندرین ره سوی پستی ارتقا است
غم یکی گنج است رنج تو چه کان لیک کی در گیرد این در کودکان
دفتر سوم ابیات ۵۰۹ و ۵۱۰

هنر زیستن به سبک مثنوی است یافتن به اکسیر مبدل سازی غم و اندوه به شادی و خرمی است و آنکه به چنین کیمیاگری رازآلود مجهز شود بیماری و مصیبت را به نسخه‌ای شفا بخش تبدیل می‌کند.

نشاط از غم، غم از شادی طلب گریه سی داری
که برق خنده رو در ابر گریان جایگه دارد

(صائب، غرر، ۵۰۹).

اما کیست که با این اکسیر نشاط بخش و کیمیاگری نجات بخش بتواند غم را به شادی، و ناخوشی را به خوشی تبدیل کند؟ او به راستی ابر مردی است که به راز شادکامی و سرخوشی دایمی دست یافته و می‌تواند در ذات غم، کان نشاط را بکاود.

به سخن زیبا و تناقض‌آلود شمس تبریزی:

«مرد آن باشد که در ناخوشی خوش باشد و در غم شاد باشد؛ زیرا که داند که آن مراد در بی‌مرادی همچنان در پیچیده است، در آن بی‌مرادی، امید مراد است و در آن مراد، غصه رسیدن بی‌مرادی.»

(مقالات: ص ۱۸۳)

گوهر ناب زندگی راستین در پیوند با «بود» و «باطن» آن است و نه در «ندود» و «ظاهر» آن. همین سبک «بودن» و مستقر شدن در «مقام بودن» نشاط‌انگیز است که منجر به «بیداردلی روشن‌گرانه» و «روشن‌اندیشی بیدارانه» می‌شود.

گویا، همین سبب، افلاطون فلسفه را کوششی برای رسیدن به روشنایی «برس» می‌داند؛ زیرا برخی، خاستگاه نخستین فلسفه را شور و «عشق» دانسته‌اند که متعده‌نهایی آن رسیدن به روشنایی «بودن» است و این «بودن» بیش از آنکه به طول «شدن» و «شوندگی» کمی معطوف باشد، به عمق «بودن» و «باشندگی» کیفی تکیه دارد.

«شط‌حیاتی که بر زبان عرفای ما زوید، حال جاری می‌شود از همین سنخ و جنس است. چنان که «مایستر اکهارت» می‌گوید: «من با بودنم - که قدیم است - و نه با شدنم - که حادث است - خودم هستم»^۱.

سرآغاز همه آغازهای طوفنده و سازنده از عمق فطرت انسان سرچشمه می‌گیرد. بذره‌های نخستین تحول در زندگی زمینی از همین مائده آسمانی بالیدن می‌گیرد تا آدمی در «مدار فطرت» و «قطب نمای وجود» خویش،

۱. رک: نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، دکتر میرعبدالحسین نقیب‌زاده، ص ۸.

۲. برگرفته از کتاب آینه‌های نیستی، (الهیات سلمی در آثار مولانا و مایستر اکهارت)، اشکان بحرانی، انتشارات نشر علم، سال ۱۳۸۹

«ساکن» و «باشنده» شود:

گفت مرا عشق کهن از بر ما نقل مکن

گفتم آری نکنم، ساکن و «باشنده» شدم!

دیوان شمس غزل ۱۳۹۳

این «باشدگی شورنده» و «عشق ورزی گدازنده» در زندگی تپنده است که ما را به عمق «خودبودگی جهنده» ارتقا می‌بخشد تا به سخن سهراب سپهری تا «تو بودن» بدویم.^۱

در چگونه «ن» فاغ از هرگونه «نمودن»، ما را به آنچه فطرتاً هستیم، عمیقاً باز می‌گرداند تا از آنچه تصنعاً شده‌ایم شدیداً پاک سازد.^۲

هدف زندگی طیبیه، وصل شدن به «اصل» است و این اصل براساس آیه شریفه: **عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ** (سوره مائد، آیه ۱۰۵) نگهداشت خویشتن، و زیستن در مقدرات خویشتن است تا هر کس بر «ماکله»^۳ (سَبَك) خود شکل بگیرد «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (سوره اسراء، آیه ۴۰) شاکله هر کس، طرح‌واره‌های بنیادین و اولیه‌ای است که بنیان ادراک و احساس و نگاه ما را به جهان هستی و زیست در این جهان، معنا و جهت می‌بخشد. بر این اساس شخصیت هر کس باید منحصر به فرد باشد یعنی هر کس مثل هیچ کس.

۱. اشاره به شعر: باید کتاب را بست. باید بلند شد/ در امتداد وقت قدم زد. گل را نگاه کرد، ابهام را شنید/ باید دوید تا ته بودن/ باید به بوی خاک فنا رفت/ باید به ملتهقای درخت و خدا رسید/ باید نشست/ نزدیک انیساط/ جایی میان بیخودی و کشف.
۲. ر.ک: کتاب تربیت به مثابه بودن (چگونه نشویم) و کتاب خوشبختی چه چیز نیست (چگونه خوشبخت نشویم) تألیف نگارنده، انتشارات مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۹۰.

۳. در اینجا «شاکله» معادل «سَبَك» است و هر کجا از واژه «سَبَك» استفاده شده است به زبان سنت قرآنی، همان شاکله است.

می‌شود و این بی‌همتایی همان یکتایی در زندگی بی‌مانند است که ما را از نمودهای ظاهری رها می‌کند و به عمق «خودبودگی» خویش سوق می‌دهد.

کارکرد نهادین و نمادین آیه شگفت‌انگیز «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» پی‌ریزی پایه‌های خود بنیاد «حیات طیبه» و استقرار و استحکام «خویشتن» در مدار فطرت به قصد کشف معنای گوهرین زندگی است. در واقع مقصود از «ایکم انفسکم»، این است که هرکس باید در طریقت خویش سلوک کند و نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک کند و این سلوک منتی به پروردگار می‌شود.^۱

زندگی به سبک مثنوی یکی از جلوه‌های معنوی حیات طیبه برای نوزایی و نوینی در زندگی است که بازبانی ناهمانند، ما را با انگاره‌هایی کاملاً ناآشنا با این زندگی آشنا می‌سازد. این مواجهه «خردآشوب» و مقابله «هنجار کوب» ممکن است سرگردناک و هراسناک جلوه کند اما به همان اندازه طرب‌انگیز و شیرانگیز نیز خواهد بود؛ زیرا لازمه برخورداری شدن از حیات طیبه، دست شستن از کدباندهای فروگاهنده (داشتن و خواستن) و آزاد شدن از حیات میرنه است.

پاک شدن از اوصاف خویش و صاف شدن از منتها، باعث «خودگستری متعالی»، و «کیهان گستری متوالی» در زندگی انسان می‌سازد. رکن اصلی حیات طیبه همزیستی صلح‌آمیز با هستی از طریق «عمل صالح» و اتصال و پیوستگی به «حق» است.

به همین دلیل است که در قرآن کریم (سوره نحل، آیه ۹۷) دست یافتن به «حیات طیبه» را مشروط به انجام عمل صالح (عمل منطبق بر

فطرت و جهان هستی) می‌داند تا به واسطه آن، زندگی انسان «احیا» شود.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یعنی: هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن است، مرد باشد یا زن، به او «حیات پاکیزه» می‌بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند، بخواهیم داد.

به تعبیر مفسران قرآن، «حیات طیبه» یعنی زندگی پاکیزه از آلودگی‌ها، ظلم‌ها، بیادتها، دشمنی‌ها، اسارت‌ها، ذلت‌ها، انواع نگرانی‌ها و هر گونه چیزی که ب زان زندگی را در کام انسان ناگوار می‌سازد.^۱

اما کیست که به چنین کشش قهرمانانه‌ای در زیست عارفانه دست یابد و کدام انسان پارسا پیشه‌ای است که شهادت ورود به ساحت گران سنگ حیات طیبه را در خود پرورانده باشد؟ زیرا بدون فانی شدن از زندگی فناپذیر، نمی‌توان به زندگی فناپذیر که همان حیات طیبه است نائل شد.^۲

به سخنی دیگر، «زیستن به سبک مثنوی» همان پاک شدن از زندگی غیر فطری است و اوج تحول در زندگی این است که ما به سل زندگی حنیف خویش بازگشت کنیم. این بازگشت به اصل همان یافتن گوهر حقیقی وجود است که آمیخته به روح الهی است (براساس آیه «و نَفَخْتُ

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۹۴، تهران، دار الکتب الإسلامیة.

۲. مراد از زندگی طیبه زندگی لبریز از قناعت و رضایت و شکیبایی بر مصائب جهان و شکر بر نعمت‌های یزدان و به تبع آن، زندگی جمعی قرین با آرامش، امنیت و رفاه و صلح و صفا و محبت و دوستی و تعاون و همکاری و دیگر مفاهیم سازنده انسانی است.

فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجرات ۲۹)).

زندگی به سبک فطری؛ یعنی هماهنگ شدن با آهنگ آرام‌بخش هستی و آنگاه وجود آدمی «ساکنِ روان» و «باشندهٔ دوان» در آرامش تمام به حرکت در می‌آید.

بدین سان، تحول به معنای چیزی دیگر شدن نیست بلکه پاک شدن از چیزهایی است که ما را از خود حقیقی‌مان دور می‌کند. برای رسیدن به حیات طیبه باید عمیقاً تلاش کنیم که آنچه را در وجود فطری خود داریم از دست ندهیم، نه آنکه چیزی از بیرون در وجود خود بکاریم؛ یعنی هر کسی باید همانی بشود که در شاکلهٔ خویش بوده است و همانی بنماید که هست و همانی باشد که می‌نماید. به تعبیر پیر هرات: «یا آنچه هستی بنمای، یا آنچه هستی ندایی باش».

اما مصیبت بزرگ در زندگی، از آغاز می‌شود که بین «بودن» و «نمودن»، بین آنچه «هستیم» و آنچه «می‌نماییم»، شکافی بزرگ شکل می‌گیرد و این شکاف «نفاق‌گونه»، «هستی یگانه» ما را با هستی‌های چندگانه تبدیل می‌کند.

مفسران قرآن برای «حیات طیبه» معانی متعددی ذکر کرده‌اند؛ مانند روزی حلال (مستقر شدن در مدار ربوبی با رزق الهی)، طاعت و رضایت از قسمت الهی، عبادت و اطاعت، ایمان و توکل به خداوند.

هر یک از این فضیلت‌های بزرگ، ما را از حیات پست و فروگاهندهٔ دنیوی به سوی حیات برتر و نجات‌دهنده سوق می‌دهد؛ تا آنجا که از «زندگی میرنده» به «زندگی بالنده» تغییر وضعیت می‌دهیم، در واقع، حیاتی دیگر از جنسی دیگر پیدا می‌کنیم: «هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ

لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ نحل، ۹۷). و این شیوه زیستن به دارویی شفابخش برای همه دردها و مصایب و بیماری‌ها و اختلالات تبدیل خواهد شد؛ زیرا بیماری‌های روانی فقط با تغییر شیوه زندگی انسان درمان می‌شوند و نمی‌توان با سبک زندگی نادرست به سلامت روانی و درمان درست دست یافت. همین معنا در کتاب «ویتگنشتاین و روان‌کاوی» به بیان دیگر آمده است: بیماری‌های روانی انسان با اصلاح شیوه زندگی انسان درمان می‌شود و این امکان برای بیماری مسائل فلسفی نیز وجود دارد تا نقطه ابراهیم. شیوه تغییر یافته تفکر و زندگی، نه از رهگذر داروی اختراعی انسان درمان پذیرد.^۱

بیماری زمان ما، پسندارنی وجود و چندگانگی شخصیت است که ما را از یگانگی و بی‌تایی و زیبایی، زداشته است اما «زندگی را به سبک مثنوی زیستن»، ما را از این چندگانگی‌ها تباه‌کننده آزاد می‌سازد و به «یگانه‌بینی» رهاکننده سوق می‌دهد. در این یگانه‌دانی و یگانه‌باشی، طعم و طبع «زیستن توحیدی» در پرتو یگانه‌پرستی به هم می‌آسکار می‌شود. به تعبیر «فردریک پرز»، در کتاب **گشتالت درمانی** اصل در درست‌بودگی زندگی یعنی انتخاب شیوه‌ای از زندگی مبتنی بر «عدم دوگانگی»، یعنی بدون خودفریبی و نقش‌بازی. (ص ۱۷، ۱۳۹۵)

برخی بر این باورند که فیلسوفان جهان تا کنون فقط در حد تفسیر جهان اندیشیده‌اند، بی‌آنکه تلاشی برای تغییر آن انجام دهند؛ بنابراین، زمان آن رسیده است که افزون بر توصیف و تفسیر، برای «تغییر» آن نیز برخیزند. اما نکته اینجاست که لازمه تغییر هر چیز، تغییر در توصیف آن است و این تغییر

۱. ر.ک: «ویتگنشتاین و روان‌کاوی» نوشته جان ام هیتون، ترجمه محسن

در نوع نگاه و تفسیر است که جهان را تغییر می‌دهد. یعنی تغییر جهان تابع تغییر خویش است.

کرده‌ای تأویل حرف بکر را خویش را تأویل کن، نی ذکر را

مثنوی، دفتر اول ابیات ۴-۱۰۸۰

گاهی اوقات حرف‌های خوب، حجابی برای ندیدن کردار زشت می‌شود و تصور می‌شود که تنها با سخن گفتن از خوبی‌ها وجودمان هم خوب می‌شود، حال آنکه ملاک تغییر رفتار، فزونی گفتار خوب نیست بلکه تغییر در منش و اخوی خویش است. ای بسا یکی از موانع دوری از تغییر خویش، همسر متفاوت است. به دانسته‌های نیک و توصیف و تجویز خوبی‌ها باشد.

ما با تغییر نگاه خود به جهان امکان تغییر جهان را در خود می‌یابیم. به قول اقبال لاهوری، «تا چو دیگر شد جهان دیگر شود».

بدون تحول در درون، هیچ تحولی در بیرون از وجود معنی‌دار نخواهد بود. پس، تغییر جهان در گرو تغییر توصیف از جهان است و تغییر در توصیف از جهان به تغییر نگاه ما به جهان وابسته است. معنای زندگی نیز در جهان درون خلق می‌شود و نه جهان بیرون.

زندگی به سبک مثنوی، ترجمان این تغییر و تحول بنیادی در انگاره‌های بشری نسبت به زندگی این جهانی است. زیرا انسان تنها با تغییر بر طبیعت واقعی خود می‌تواند از خود فراتر رود و جهان را در خود معنا بخشد.

در کلی‌ترین تقسیم‌بندی، می‌توان گفت که انسان‌ها از نظر گزینش سبک زندگی دو نوع‌اند:

آنهايي که سعی در تغيير جهان دارند تا خود را تغيير دهند و آنهايي که با تغيير خود، جهان را تغيير می دهند؛

آنهايي که زندگي را همان گونه که «هست» می خواهند و می پذيرند و آنهايي که خود را همان گونه که «نیستند» می خواهند و می زيند؛

آنهايي که کاسب زندگي مادی «خویش اند و آنهايي که «کاشف زندگي معنوی» خویش اند؛

آنهايي که منطق زندگي را با خود «یگانه» می کنند و آنهايي که منطق خود را به زندگي تحيير می کنند؛

آنهايي که سرشت خود را تا به نوشت می کنند و آنهايي که «طرح نوشت» خود را به جای «سرنوشت» خویش می نشانند؛

آنهايي که جهان را برای خود نیک می خواهند و آنهايي که خود را برای جهان نیک می خواهند؛

آنهايي که جهان را از چشم خویش می نگرند و آنهايي که خود را از چشم جهان می نگرند؛

آنهايي که می خواهند جهان برایشان بهترين باشد و آنهايي که می خواهند برای جهان بهترين باشند؛

آنهايي که خدا را برای خود می خواهند و آنهايي که خود را برای خدا می خواهند؛

آنهايي که خدا را از چشم خویش می نگرند و آنهايي که خود را از

چشم خدا می بینند؛

آنهایی که در زندگی «شناورند» و آنهایی که در زندگی «شناگری»
می کنند؛

آنهایی که خود را در زندگی کشف می کنند و آنهایی که زندگی را در خود
کشف می کنند؛

آنهایی که از عقل و منطق خود به زندگی می نگرند و آنهایی که از
عقار و منطقی زندگی به خود می نگرند!

در این دوست که پیر طریقت گفت: «نظر دو است؛ «نظر انسانی» و
«نظر رحمانی»؛ نظر انسانی آن است که تو به خود نگری، و نظر رحمانی
آن است که می به من نگرند. و تا نظر انسانی از نهاد تو رخت برندارد؛ نظر
رحمانی به دولت برسد نکند» (کشف الاسرار ص ۱۷۵).

اینجاست که مولوی به مدد ما می آید و در تبیین و تفکیک این دو انگاره
بنیادین از سبک زندگی در غزلی «شیرازینیز» و «نازش خیز» می گوید:

آن نفسی که باخودی، یار چو خار آیدت

وان نفسی که بی خودی، یار چه کار آیدت

آن نفسی که باخودی، خود تو شکار پشه‌ای

وان نفسی که بی خودی، پیل شکار آیدت

آن نفسی که باخودی، بسته ابر غصه‌ای

وان نفسی که بی خودی، مه به کنار آیدت

آن نفسی که باخودی، یار کناره می کند

وان نفسی که بی خودی، باده یار آیدت